

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۷/۲۵

(ص ۷-۲۵)

نکته‌هایی در باب شباهت‌های تاریخی گویش بهدینان و زبان باستان آذربایگان

کتابیون مزداپور*

با یاد عزیز از دست رفته‌ام:

دکتر ماریا آوازیان

و مانوش

چکیده

در این بررسی و جستار مقدماتی، پیوند گویش بهدینان را به مثابه یک مثال از زبان‌های ایرانی - با وجود محدود بودن اسناد و نوشته‌ها - با چند زبان ایرانی دیگر و نوشته‌های کهنی که از آنها در دست است، بازبینی کرده‌ایم تا نکته‌هایی درباره شباهت تاریخی آنها آشکار گردد. در این بررسی آغازین می‌بینیم که شباهت، میان گویش بهدینان و آنچه از اسناد کهن درباره زبان مادی و زبان باستان آذربایگان در دست است، بیشتر است تا با فارسی دری.

کلیدواژه‌ها: گویش بهدینان، زبان مادی، زبان باستان آذربایگان، فارسی دری.

درآمد

زرتشتیان ایران با یکدیگر به زبانی گفتگو می‌کنند که خود، آن را **دری** می‌نامند. سپس برای این که این زبان دری، با **فارسی دری**، خلط و اشتباه نشود، به آن **دری زرتشتی** می‌گویند. استاد ابراهیم پورداود، که بر کتاب ارباب جمشید سروشیان در توصیف این زبان (۱۳۳۵) مقدمه نوشته است، نام **گوش مهدینان** را برای آن برگزیده و این زبان را به جای زبان دری زرتشتی، **گوش مهدینان** نامیده است. حسن انتخاب در این نامگذاری، و مجموع شرایط چنین بوده، که اینک این نام کاملاً جا افتاده است و همگان این زبان را با همین نام **گوش مهدینان** می‌شناسند.

چرا زبان گفتاری زرتشتیان، دری نامیده می‌شود و این نام چه نسبتی با فارسی دری دارد و چرا نام این دو زبان، هر دو، **دری** است؟ آیا مغان و موبدان در این نامگذاری، و اصلاً در رواج و رونق آن، نقشی و سهمی داشته‌اند؟ بنا بر فرموده موبد رستم شهزادی، موبدان می‌دانسته‌اند که زبان دری نسبتی نزدیک با زبان نوشتاری و کتابتی آنان، چه فارسی و چه بهلولی ندارد و فزونتر آن که زبان دری زرتشتی، جز در چند مورد نادر، به نگارش درنیامده بوده است. آیا می‌توان نظر استاد محمد محیط طباطبایی را پذیرفت که واژه **دری** را نه منسوب به دربار، بلکه آن را منسوب به **در**، به معنای «بیرون» می‌داند و به باور این استاد، زبان دری زبان ارتباط با دیگری بوده است که در خارج از گروه و مردمان خودی با یکدیگر مراد شده داشته‌اند. با پذیرفتن این نظریه، آنگاه می‌باید دری زرتشتی را نیز همانند با فارسی دری، زبان **میانگان و واسط** دانست. پس دری زرتشتی برای پیروان دین کهن ایرانی زبانی بوده است که هنگام روبرو گشتن و جمع شدن و مرادده با یکدیگر، به آن سخن می‌گفته‌اند.

به دنبال قبول این فرضیه، دو قضیه دیگر آنگاه مطرح می‌گردد: نخست اینکه گروه‌های زرتشتیان با گذر زمان، همواره کوچکتر می‌شد و چون در جایی و مکان خاصی تنها می‌ماندند، به سوی یکدیگر و به مراکز زرتشتی نشین کوچ و مهاجرت می‌کردند و در آنجا جمع می‌آمدند. پس هر گروه میراثی از زبان بومی و قدیمی خویش را هم با خود می‌آورد. از ترکیب چنین رشته‌ای از عناصر پراکنده از زبان‌های هر گروه، با زبان همگانی و رایج در منطقه مقصد و سرزمین مقبر همکیشان، هر بار مجموعه بزرگی بر بنیاد نخستین افزوده شده است. به نظر می‌رسد که با چنین سازوکاری است که مایه و پایه نخستین برای پیدایش و خلق گونه‌های متعدد زبان، یا به اصطلاح قدیمی،

لهجه‌های دری زرتشتی فراهم گشته است. شمار این لهجه‌ها به رقی در حدود ۲۰ لهجه می‌رسد. در اینجاست که بار دیگر، قضیهٔ دوم را که یک پرسش است می‌باید بازگفت: آیا زبانی واحد و رابط، که در اینجا می‌باید یکی از گونه‌های پُرشمار از زبان مویدان و مغان در نزد هر طایفهٔ کهن و جامعه و گروه بهدینان بوده باشد، در چنین روندی سهم اصلی را بر دوش نکشیده است؟ به بیان دیگر، چنین به نظر می‌رسد که بهدینان زبان مغانی و زبان خاندان‌های مویدان، و یا به احتمال قوی‌تر زبان یکی از مراکز مغانی را، و یا حتی شاید که زبانی واسط و میانگان و دری میان خاندان مویدان و مغان را آموخته‌اند و در آن، آثاری از زبان کهن و خاندانی خویش را نیز درآمیختند و با یکدیگر با آن زبان سخن گفتند تا فقط همین زبان ترکیبی و نوساخته باز ماند و معروف شد: زبان دری زرتشتی و گویش بهدینان. با چنین شرحی است که پیوند میان این زبان با مغان و اقوام ماد و مادستان را می‌توان توجیه کرد. خواهد آمد که چنین پیوندی را می‌توان بازیافت و به بیان برخی از نشانه‌های آن پرداخت.

امروزه می‌بینیم که زبان دری زرتشتی بومی در منطقهٔ جغرافیایی یزد است، و یزد مرز شمالی پارس قدیم به شمار می‌رفته است. در مرحلهٔ بعدی است که این زبان به کرمان مهاجرت کرده است و آثاری از فارسی دری را در گونهٔ کرمانی این زبان بیشتر می‌توان یافت. به همان روال که یزد مرز شمالی فارس است، تقابل میان گویش بهدینان با فارسی آشکار می‌گردد، که مثالی از آن، برابری و همیستی^۱ واج نخستین واژهٔ دانستن است با *zonādvun* (لهجهٔ کرمانی: *zonādmun*) و آنگاه، فردا: «*herdā*» (*herdā*).

واج *a*، همان *ā* است که در هنگام تلفظ آن، به اصطلاح لب‌ها گرد می‌شود (مزدایور، ۱۳۷۴: ۹۸-۹۹، ۱۰۲-۱۰۳ و جز اینها)^۲. حرف *ē* یا *e*، واج یا واجگونه‌ای است که تلفظی در حدی واسط میان *e* (کسره) و *a* (همان: ۱۰۱، شـ ۴ و جز آن) دارد، مانند *e* در زبان فارسی میانه.

در فارسی میانه، حرف *e* با *ē* (یای مجهول) در نگارش گاهی یکسان است و گاهی با آن

^۱ به نظر می‌رسد واژهٔ همیستی (مربک از هم-، و ایست از مصدر ایستادن) از واژه‌های «برابر»، و نیز «برابری» یا «تقابل» برای رساندن نسبت این واج‌ها، یعنی تحول و تغییر یافتن یک واج باستانی با دو شکل متفاوت و پدید آمدن دو واج در زبان‌های تازه‌تر از یک اصل واحد، محتر باشد.

^۲ با یاد شادروان دکتر علی محمد حق شناس

تفاوت دارد. گاهی نیز علامتی در نگارش برای آن نمی‌آید و از این جهت هم با *i* (کسره) و هم با *a* (فتحه) خلط می‌شود. دیوید نیل مکزی، و احتمالاً همراه با وی، والتر برونو هنینگ را نظر بر این است که *e* شاید واج باشد، و شاید **واجگونه** (مکزی، ۱۳۹۶: ۳۲۶-۳۵۷). در گویش همدینان عیناً همین مسأله مطرح است و مصوت a/ε در تقابل با *a* و *e* فقط در معدودی واژه تقابل معنایی می‌آفریند (مزدپور، ۱۳۷۴: ۱۰۶، شم ۴). بودن چنین واجی نظر هنینگ و مکزی را تأیید می‌کند. نیز باید افزود که به قول شادروان دکتر علی محمد حق شناس، دو حرف و آوای مختلف زبانی چون حتی یک بار تقابل معنایی پدید آورند و در یک زوج واژه، معنای لغت بواسطه تقابل آنها تغییر کند، می‌باید همواره آنها را دو واج مستقل به شمار آورد، و نه واجگونه. افزون بر **هیستی** و تقابل *d* و *z*، و نیز *f* و *h* در مثال‌هایی که یاد شد و بر شمار این سان **هیستی** هم می‌توان افزود، شواهدی بیشتر را نیز می‌توان برشمرد که همانندی در زرتشتی را با زبان‌هایی که در مناطقی که اغلب آنها را با نام قدیمی سرزمین **ماد** (بارشاطر، ۱۳۷۲: ۱۳-۱۴) می‌شناسیم، یعنی از شمال شهر یزد و مناطق پیرامون اصفهان گرفته تا حدود زنجان و خلخال و نهند تا برسد به آذربایجان، و نیز البته زبان‌های کردی، باز می‌نمایند. این رسته همانندی و شباهت، به واج‌ها و تحول تاریخی آنها بازمی‌گردد و توصیف دقیق آنها البته نیازمند به کوشش بسیار است. به‌ویژه جز واج در زبان‌ها، ابعاد و واحدهای ساختاری دیگر آنها را نیز در روزگار ما، در زبان‌های زنده می‌توان بررسی و توصیف کرد.

خلاف چنین اهمی در باره نام **دری**، واژه **گویش** را می‌دانیم که نخست، این واژه نوساخته و جدید است. **گویش** را از ماده مضارع فعل **گفتن** در فارسی ساخته‌اند، و صورت بملوی آن می‌شود: *gōwišn*. واژه *gōwišn* از *gōw-* (مکزی، ۱۳۹۶: *gōw-*، *guftan* «گفتن، حرف زدن، بیان کردن») مشتق شده است، و واژه **گویش** از **گوی**- فارسی، در مثلاً «بگوی» و «گویند». دیگر این که این واژه را از آن جهت وضع کرده‌اند که بر گروه عظیم زبان‌های ایرانی جدید، جز فارسی، اطلاق شود. این نامگذاری به‌ویژه برای کاربرد در مطالعات جدید زبان‌شناختی است که همت بر بازشناسی و توصیف این زبان‌ها می‌گارد.

فهرستی از کتاب‌ها و رسالات دانشجویی و نیز مقالات را که در توصیف این زبان‌های پُرشمار به نگارش در آمده است، می‌توان برشمرد که سپاس‌آورمزد، بسیار است، اما البته کافی نیست و هنوز ما، در آغاز راهی دراز قدم برمی‌داریم.

اما، فارسی از چه امتیازی برخوردار است که این یکی را زبان می‌نامیم و به دیگر زبان‌های ایرانی می‌گوییم: گویش. این امتیاز از آن ویژگی مهم زبان فارسی برمی‌خیزد که احمد کسروی به واسطه آن، فارسی را زبان همگانی (کسروی، ۱۳۷۲/۱۹۹۳: ۶۳-۶۴) می‌خواند و زبان‌های ایرانی دیگر را با اصطلاح نهم‌زبان می‌نامد. نیز اصطلاح واسط را دکتر محمدجواد مشکور برای خط آرامی در نوشته‌های هخامنشی آورده است و ارنست هرتسفلد را باور بر این است که فارسی از همان دوران هخامنشیان نقش زبان میانگان و واسط را به صورت شفاهی در گفتگو عهده‌دار گشته است.

به‌خوبی می‌توان پذیرفت که از همان زمان داریوش بزرگ هخامنشی، سرآغاز مراحل همگانی و واسط و میانگان شدن زبان فارسی فراهم آمد: نمایندگان ملت‌ها و اقوام مختلفی که تصاویر آنها بر سنگ‌ها نقش بسته است، ناگزیر با زبانی باید با هم گفتگو می‌کرده‌اند و این زبان طبعاً باید زبان فارسی باستان باشد که زبان خاندان شاهی بوده است. داریوش بزرگ سومین نسخه از کتیبه‌های خود را به زبان فارسی باستان و با خط میخی به نگارش درآورده است.

متن

در این رشته بررسی، دو بعد از مطالعه زبان‌شناختی مطرح می‌شود: یکی از این دو، بررسی تاریخی زبان است، و دیگری بررسی زبان‌ها بنابر قواعدی شناخته که در توصیف زبانی به‌صورتی مستقل پذیرفته است و به کار می‌رود. برچین مبنایی است که بُعد تاریخی مطالعه زبان‌ها و بُعد زبان‌شناختی، و به اصطلاح مطالعه همزمانی آنها ترکیب می‌شود تا به کار چنین مطالعه و شناختی بیاید و سپس بررسی تطبیقی زبان‌ها بر آن پایه است که صورت می‌پذیرد. چنین است که در بررسی سنجشی زبان‌های ایرانی از هر دو رشته تحقیق و پژوهش، به‌اصطلاح، یکی درزمانی (diachronic)، و دیگری همزمانی (synchronic) می‌باید مدد جست. روشن است که به هنگام این‌سان ترکیب، بُعدی دیگر در شناخت زبان‌ها پدیدار می‌گردد، و آن عبارت است از اصولی در همراهی و همپایی این دو رویکرد با یکدیگر و در این رهگذر نکاتی مختلف و متفاوت به دست می‌آید که درباره هر یک می‌توان به بحث پرداخت. گاهی حتی با یآوری همین دیگرگونی‌ها و استحاله واجی می‌توان متنی قدیمی را خواند. مثال آن را از گویش مهدینان و زبان‌های قدیمی آنری یا زبان باستانی آذربایگان (کسروی،

می‌توان ذکر کرد. نیز گذشت که تقابل میان *a* و *ə/ɛ* در گویش مهدینان در حدی واسط میان واج و واجگونه است. نظیر همین همسانی و نیز افتراق را در *e* با *a* در زبان فارسی میانه می‌توان دید، و می‌توان گفت که چنین تقابلی در یک زبان زنده، بودن آن تقابل را در خط مهلوی و فارسی میانه مانوی تأکید می‌کند و بنابراین وجود *e* را در آوانویسی این متون باید امری پذیرفتنی دانست.

دو مثال را از نتایج تطبیق میان نوشته‌های دوران باستانی با زبان‌های جدید، در دو بُعد مختلف می‌توان یاد کرد. یکی از این دو در سطح واژگانی است: واژه *arjana* فارسی باستان، به معنای «ارج و مها» را رونالد جی. کنت، بر آن است که بر مبنای شکل آن در زبان *پزدی*، می‌شود خواند. معادل واژه *arjana* (Kent, 1961: 170) در فارسی باستان، در گویش مهدینان *aldi* است و در زبان ابرقویی در اصطلاح *ardi yo ludi*^۱ بازمانده است و گویا نظائری دیگر از بقای این واژه را هم می‌توان در زبان‌های ایرانی دیگری یافت. این واژه‌ها معادل *argent* فرانسه، به معنای «قره و سیم» است که به جای پول امروزی در فارسی به کار می‌رود. همانند این کاربرد را در «سیم»، با همان معنی نیز می‌بینیم: «از گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل». در این باره، بُعد تاریخی زبانی با تکیه بر تغییر واژگانی و واجی بیشتر مورد نظر است.

دیگر این که در بُعدی دیگر، یعنی در سطح و تراز نحوی زبان، شکل صرف فعل، موسوم به **صرف ارکاتیو** (نک: دبیرمقدم، ۱۳۹۳: ۴۸/۱-۹۱) را می‌توان مثال آورد. بنا بر قول دکتر پارسا دانشمند، این طرز صرف فعل در زبان ایلامی دیده می‌شود. این ساخت نحوی از دیرباز تا اکنون بسیار رایج است و در نمونه‌های نوشتاری متعدد کهنی، و نیز در زبان‌های زنده گفتاری در این سرزمین دیده می‌شود. به بیان دیگر، همین شیوه تصریف فعل از دیرباز رایج بوده و در آثار نوشتاری کهنسالی به ضبط رسیده است، نیز هنوز کاربرد آن را در این دوران می‌بینیم. آنچه در اینجا دیده می‌شود، یکی اخذ این ساخت دستوری زبان است از زبان بومی، که شاید همان ایلامی باشد و یا شاید زبانی خویشاوند با ایلامی. دوم آنکه دلائلی کافی را می‌توان برشمرد که در زبان فارسی دری هرگز فعل با این شیوه صرف نشده است. این امر را به هنگام بازبینی افعال در شاهنامه فردوسی به‌خوبی می‌توان مشاهده و تصدیق کرد، و می‌بینیم که تأثیر تصریف فعل به

^۱ با سپاس از دکتر بدرالزمان قریب

^۲ با سپاس از دکتر نادره نفیسی

شیوهٔ ارگاتیو در سراسر آن ناچیز است و سخت نادر. به نظر می‌رسد که این ویژگی را ناشی از آن باید دانست که سرزمین رشد و تکوین فارسی دری، بلخ بامی و حوالی آن بوده است. در اینجا، و در این بررسی و جستار مقدماتی، به موجب محدود بودن اسناد و نوشته‌ها، گویش بهدینان را به مثابه یک مثال از زبان‌های ایرانی می‌شود برگزید و برای نمونه، پیوند آن را با چند زبان ایرانی دیگر و نوشته‌های کهنی که از آنها در دست است، بازبینی کرد. آنگاه خواهیم دید که نکته‌هایی دربارهٔ شباهت تاریخی آنها آشکار می‌گردد.

با این مثال، آنگاه می‌توان پی برد که بررسی بیشتر در این زمینه تا چه حدی امید می‌رود که راهگشا باشد و تا کجاها آگاهی بیشتری به دست دهد. آنچه اکنون تکیه‌گاه و مبنای اصلی است، طبعاً شباهت این زبان‌ها در سطح واج‌های آنها است. به‌ویژه می‌بینیم که ضبط واژه‌های قدیمی و صورت آنها در گذشتهٔ دور، با خط فارسی احتمام بسیار می‌آفریند. با همهٔ اینها، در این بررسی آغازین می‌بینیم که شباهت، میان گویش بهدینان و آنچه از اسناد کهن دربارهٔ زبان مادی در دست است، بیشتر است تا با فارسی دری.

به بیان دیگر، در توصیف، و یا محتر است گفته شود: در «یادکرد» و نام بردن از این زبان‌های متعدد و واحدهای ساختاری و شکل تحول آنها، از یک سوی، نسبت تاریخی واج‌های زبان در درون ساخت واژه و نوع تداوم هر یک در واژه‌های زبان مطرح می‌گردد و در وهلهٔ دیگر، واژه‌ها در زبان‌های متعدد پراکنده‌اند و بقا و دوام و پایداری، و به‌ویژه شکل و توصیف زبان‌شناختی، و نیز بار معنایی هر یک در هر زبانی با زبان دیگر شاید که همانند باشد یا نباشد. سپس ترکیب واژه‌ها در جمله، و ساخت نحوی زبان پا به میدان می‌گذارد که در هر مورد، توصیفی ویژه دارد و بررسی تاریخی آنها، و سپس قیاس آنها با زبان، یا محتر است گفته شود، با زبان‌های همسایه تلاشی مستقل را می‌طلبد. در چنین جستاری است که شواهدی را از یادگارهای تاریخی می‌باید با بقایا و «بازمان‌های تاریخی» دیگری از آنها سنجید و قیاس کرد.

با توسل جستن و دست یازیدن به یادگارهای کتابتی، شواهد متعددی را می‌توان برشمرد که با تکیه بر آنها به‌خوبی می‌باید نظریهٔ والتر برونو هنینگ را برای خواندن خط مملوی پذیرفت و ادعان داشت که خط مملوی کهنسال‌تر است از تلفظ واژه‌ها و قرائت صورت کتابتی واژه‌ها در دوران ساسانیان (۲۱۹-۶۳۲ م). البته مهم‌ترین شاهد در این باب، تلفظ واژه‌های فارسی مانوی است که از زمان نگارش آنها خبر داریم: قرن سوم میلادی.

بنابراین، باید این نظر را درست دانست که زبان فارسی، پس از دوران باستانی، با خطی که از خط آرامی گرفته شده است، در دورانی در حدود چند سده قبل از ساسانیان به کتابت درآمده باشد.

موجب پایداری و بقای زبان فارسی از همان روزگاران نقش رسمی و مدرسی و اداری آن، داشتن شکلی کتابتی است که به واسطه آن، زبان، پایداری و ثباتی بیشتر یافته است. پس دگرگون گشتن زبان نوشتاری و مدرسی و اداری کندتر صورت پذیرفته است. داشتن نقش رسمی زبان، مثالش یکی آن است که مثلاً در ثبت اسناد رسمی کشور به کار می‌رفته است، و به‌ویژه آنکه در این نقش و کاربرد، نوشته‌ها به اموال و دارایی مردم و خاندان‌ها باز می‌گشته است. بی‌گمان ایفای چنین نقش‌هایی از سرعت تغییر یافتن زبان می‌کاسته است. به نگارش درآمدن زبان و بازماندن نوشتارهایی گوناگون از آن روزگاران کهن موجب گشته است که نمونه‌هایی از زبان در آن روزگاران دور باقی بماند و به دست ما برسد. این نوشته‌ها بیشتر رنگی دینی دارند و به حیطة عقاید فقهی و دینی و باورهای اساطیری، و نیز اصول اخلاقی در اندرزگویی بازمی‌گردد. برخی هم شرحی از وقایع تاریخی یا داستان و نقل داستانی را دربردارند. عواملی چون شهرت بسیار موضوع و مسائل، و نیز حوادث تاریخی در سطوح مختلف، و اعتبار و اندیشه و باور و وقایع را باید بر اتفاق و پیشامد در حفظ شدن و باز ماندن هر کدام از نوشتارها، افزود.

تعدد و شماره آثار نوشتاری به این زبان‌های چندگانه ایرانی، از دیرباز تا اکنون، طبعاً اختلافی دارد فارغ از قیاس و سنجیدن. در یک سوی این محور بلند، گنجینه ادب فارسی می‌ایستد که از غنای آن در ابعاد سخت متنوع می‌توان سخن گفت، و ارزش متعالی بسیاری از آنها اوصافی فراوان را سزاوار است. در سوی دیگر، مثلاً فارسی میانه مسیحی (ابوالقاسمی، ۱۳۹۰: ۱۶۳-۱۶۷) قرار می‌گیرد که فقط برگردان بخشی از زیور به آن زبان، به‌همراهی نوشته‌های مانوی پیدا شده است. در دوران جدیدتر تا به امروز هم، چنین تفاوتی آشکارا به چشم می‌خورد. نمونه‌های آن را مثلاً در کتاب *کنز الاسرار* که دیوان امیری پازواری به زبان مازندرانی^۱ است و نیز دیوان شمس‌پس ناصر به زبان شیرازی قدیم یا *شاهنامه کردی-لکی*، می‌شود

^۱ با سپاس از گیتی شکری نازنین

دید. خلاف ارزندگی این نوشتارها و آثار مکتوب، شمار و میزان آنها چندان زیاد نیست؛ و یا ترانه‌های زیبا و دلپذیر باباطاهر عریان، و فائز دشتستانی.

در قبال این نوشتارهای کهنه و نو، ادب متعالی فارسی دری را باید یاد کرد که ارج و بهایی در آن حدی دارد که آن گنجینه را می‌باید یکی از بزرگترین دستاوردهای فرهنگی جوامع بشری به شمار آورد.

در کنار همه اینها، امروزه بنابر قواعد زبان‌شناختی و تعاریف روشن و پذیرفته آن می‌دانیم که فارسی فقط یکی از زبان‌های ایرانی است. شمارش زبان‌های ایرانی در دوران ما گویا هنوز صورت نگرفته است، اما می‌دانیم که بیش از صد زبان ایرانی به‌صورت شفاهی وجود دارند، که فقط چند تایی از آنها به کتابت هم درآمده‌اند. از برخی از آنها اشعاری در دست است و ترانه‌هایی زیبا. این زبان‌ها از کوه‌های پامیر و تاجیکستان و ازبکستان گرفته تا ترکیه و عراق در غرب، و از شمال دریای کاسپین گرفته تا جنوب خلیج فارس پراکنده‌اند. نیز افزون بر افغانستان، که مرکز و خاستگاه کهن فارسی دری است، و به همراهی فارسی، زبان ایرانی شرقی پشتو هم در آنجا رسمیت دارد؛ در شرق، در پاکستان، و حتی در مناطقی در هندوستان، زبان‌های ایرانی رایج است و به آنها سخن می‌گویند. هنگامی که شماره و نام بسیاری از زبان‌ها را نمی‌دانیم، طبعاً از ویژگی‌های واژگانی و دستوری آنها نیز گزارشی در دست نیست و بسیاری از آنها یکسره ناشناخته مانده‌اند.

به تعبیری بهتر، شناخت ما از این زبان‌ها از آن کمتر است که بتوانیم ارتباط و خویشاوندی آنها را با یکدیگر بازشناسی کنیم و به توصیف درآوریم. بر چنین مبنایی است که طبعاً با یقین نمی‌توانیم بگوییم که زبان دری زرتشتی با همسایگان خود در کدام نسبت و پیوند تاریخی قرار می‌گیرد و هرگاه نقشه‌ای از پراکندگی و جایگاه و نسبت گویش‌های ایرانی به ترسیم درآید، این زبان در کجای نقشه می‌ایستد و در چنین طرحی در کجا جای می‌گیرد. چنین است که قبل از همه نیاز به برشاری و اطلاع یافتن از **بودش** وجود زبان‌های ایرانی، و نیز در کنار آنها، زبان‌های غیر ایرانی و **انیرانی** و **نیرانی** هست؛ مانند زبان **ارمنی**، **ترکی**، **عربی**، **گرجی**، و **عبری** و **براهویی**، و یا زبان‌های **افریقایی** مهاجر در سواحل خلیج فارس. در مرحله بعدی است که در یک برنامه‌ریزی جامع، بازشناسی بیشتر و بررسی نسبت تاریخی آنها مطرح می‌گردد؛ آنگاه است که مثلاً می‌توان به توصیف اختلافاتی پرداخت که آن گونه از زبان ارمنی را که در **اصفهان** و یا حتی در **نمین** به آن

سخن می‌گویند، از گونهٔ دیگرش در شهر **ایروان**، پایتخت ارمنستان، متمایز می‌کند.

به یمن برکت آن «هنر نوینی» که اساطیر می‌گوید که دیوان به طهمورث آموختند، یعنی خط و «دبیری»، امروزه نمونه‌های بسیاری را از زبان‌های ایرانی، از دوران باستانی آن تا عهد جدید در دست داریم. این آثار از فارسی باستان و اوستا آغاز می‌گردد. از روی نشانه‌هایی که کتیبه‌های فارسی باستان از آن دوران باستانی زبان برجای نهاده است، تفاوت‌هایی میان واج‌های دو زبان فارسی باستان و زبان مادها به دست ما رسیده است. از روی این اشارات، و نیز از آثار معدود زبان آذری یا زبان قدیمی آذربایجان که آن منطقه را می‌باید **مادستان** نامید، می‌شود شباهتی را میان دری زرتشتی و ویژگی‌های زبانی در این نمونه‌های کهنسال باز یافت. بر مبنای این رسته نزدیکی و شباهت، مشاهده می‌گردد که گویش مهدینان با این زبان‌های آذری، جمعاً گروهی زبانی را می‌سازد که با فارسی در تقابل می‌ایستند.

نوشته‌های اندکی که در این باب در دست است، اغلب این‌سان شباهت و رستهٔ کهنی از نزدیکی و پیوند را تأیید می‌کنند. اما در نهایت، این پرسش باقی می‌ماند که آیا این رسته همانندی و شباهت تا کدام حدی می‌تواند مبنای داوری باشد و تا کجا می‌شود بر این یافته‌ها تکیه زد. هرگز تا زمانی که بررسی جامعی در بازشناسی زبان‌های زنده و اسناد مکتوب موجود، با طرز و روشی پذیرفته، که قابل قبول برای همگان، و پذیرفتنی در نزد پژوهندگان و صاحبان تخصص و اهل فن باشد، صورت نبسته باشد، نمی‌توان حکم بر زد کردن و خطا بودن نتایج چنین فرضی داد. کوشیداری و جهاد دیرنده و دراز مدت، با نظامی درست، در این باب ضرورت دارد.

مجموعهٔ یادگارهای کهن زبان آذری را احمد کسروی گردآوری کرده است و در کتابی با نام *آذری یا زبان باستانی آذربایجان* (۱۳۷۲/۱۹۹۳) تجدید چاپ شده است. گذشت که از روی نشانه‌های معدودی که در این نمونه‌های اندک از گذشته‌های این زبان‌ها در این کتاب به ضبط رسیده است، تداوم همانندی و مشابحت میان گویش مهدینان را با زبان قدیمی آذربایجان می‌توان دید. در اینجا است که گویش مهدینان یا زبان دری زرتشتی را می‌بینیم که نخست در برابر فارسی دری می‌ایستند و تقابل این «دو زبان دری» را می‌شود بازبینی کرد؛ دیگر این که گویش مهدینان را به مثابه یکی از زبان‌های ایرانی جدید می‌توان با آن یادگارهای دیرینه‌سال سنجد و مثالی را از این‌سان همپایی یا تقابل و **همیستی**، البته فقط در سطح واج‌ها در کلمات، بر شمرد. این یک نمونه خواهد بود برای بسیاری در این طرح و این خیل از شباهت و اختلافات. چنین سنجشی

را با یک نمونه و یک واژه می‌توان آغاز کرد.

واژه معادل فراخ در گویش بهدینان، در لهجه محلی یا شهری زبان می‌شود *hrah*، که به معنای «گشاد» به کار می‌رود. در فارسی یزدی هم واژه فراخ بصورت *perāx* تلفظ می‌شود، با همان معنای «گشاد». در سنجدین واژه فارسی «فراخ» با *hrah*، نکته‌های زیر را می‌توان یاد کرد:

یکی برابری و همیستی *f* فارسی است با *h* آغازین این واژه در گویش بهدینان. مثال‌های دیگری از این برابری و «همیستی» را می‌توان آورد: *hermunidvun* (فرمودن)، *herda* (فردا)، *hra* *tvun* (فروختن)؛ و نیز *afrošag* *hroš*: متن‌های مملوی، بی‌تا: ۱۱۳، سطر ۶: درخت آسوری، بند ۴۶) به معنای «آغوز». اما در عین حال، خلاف این برابری و همیستی در برابر واژه فارسی فراشاه که نام منطقه‌ای در قفقاز است، در گویش بهدینان می‌گویند: *xraša*.

دوم همیستی *ā* فارسی است با *a* در گویش بهدینان که نمونه‌های دیگری نیز دارد: *para* (پاره)، *rah* (راه)، *čah* (چاه)، *kah* (کاه)، *hala* (حالا) و *ša*- (شاه) در *ša-ju* (شاهجو، جوی بزرگ). به رغم این رسته برابری، در بسیاری از لهجه‌های زبان دری زرتشتی، تلفظ *a*، و نیز این گونه *a* در شباهت و نزدیکی با همان تلفظ *ā* به گوش می‌رسد.

در اینجا باید افزود که نظیر این همیستی را در مثلاً ضبط *مبش* (کسروی، ۱۳۷۲/۱۹۹۳: ۹۵، دوبیتی نخستین، *mabaš*) می‌بینیم که همان واژه *مباش* فارسی است؛ نیز *شمه* (همان: ۱۰۰، سطر ۱۱: *šama*) که در برابر *شما* در فارسی می‌ایستد؛ گویش بهدینان: *šma* (*šmā*). سوم برابری *h* پایانی واژه *hrah* است با *x* فارسی، که مثال‌های بسیاری دارد، مانند: *hros* (خروس)، *hridvun* (خریدن)، *hoša* (خوشه). واج *x* میان‌آوایی فارسی، هنگامی که در دری زرتشتی برابر و همیست با *h* باشد، چنین پیداست که از واژه حذف می‌شود، مانند: *dot* (دخت، دختر)، *sotvun* (سوختن)، *satvun* (سختن، سنجدین).

همین‌سان حذف واج *h* را در این ترانه منسوب به باباطاهر عریان، از دیار غربی همدان، می‌بینیم که در واژه‌های *رینه* برابر با *رینخته*، و *آمیته* برابر با *آمیخته*، و *آویته* برابر با *آویخته* در زبان فارسی می‌آید:

مسلسل زلف بر رو رینه دیری گل و سنبل به هم آمیته دیری
پریشون چون کری آن تار زلفون به هر تاری دلی آویته دیری

از این سه واژه فقط **رپته**، بصورت *reta* (ریخته) در گویش مهدینان، اکنون به کار می‌رود و دو واژه دیگر از یاد رفته است. فزونتر آنکه در این ترانه، در فعل **کری** (گویش مهدینان: *kri*) یعنی «کئی» می‌بینیم که خلاف فارسی، واج *r* حذف نشده است؛ و نیز *ā* در **داری** به واجی نزدیک به *ē* ابدال یافته است، احتمالاً: *dērē*.

چهارم، فزونتر آن است که در قیاس واژه **فراخ** فارسی با *harh*، می‌بینیم که در صورت فارسی، واژه دو هجا دارد، و در صورت دری زرتشتی آن، واج *a* از هجای نخستین کلمه حذف شده است. به بیان دیگر، خوشه همخوان آغازین، یا «التقای ساکین» در این واژه هست، و زبان فارسی فاقد آن است. نمونه‌هایی دیگر از خوشه همخوان آغازین را مثلاً در واژه‌های *kvud* (کبود)، *svuda* (سبو)، *xda* (خانه)، *svid* (سفید) یا *slum* (سلام)، *čyur* (چغور)، چغوک، گنجشک) و *klavs* (کرفس) می‌بینیم.

نمونه دیگری را از همیستی و برابری واج‌ها، به هنگام قیاس این زبان‌ها با یکدیگر، درآمدن واج *u* و *i* به جای یکدیگر می‌شود دید؛ مثلاً در *xin* (خون)، *čīn* (چون، چطور)، *šim* (شوم)، *neginsar* (نگونسار) و جز اینها. واژه *xub* (خوب) هم در برخی از لهجه‌ها به شکل *xib* تلفظ می‌شود. نیز اما می‌دانیم که واژه **پول** در فارسی بوشهری می‌شود *pil*، اما در زبان دری زرتشتی همواره همان *pul* است. همچنین دو شکل *min* و *mun* را می‌بینیم که در لهجه محلی از گویش مهدینان با اندکی تفاوت با معنایی نزدیک به «او، وی» یا «این کس»، که با نوعی تحبیب همراه است، به کار می‌رود.

از جهت دیگر، در قیاس شکل و واج‌های واژه‌های دری زرتشتی با گروهی دیگر از زبان‌های ایرانی منظری دیگر پدیدار می‌آید. در آن مجموعه یادگارهای کهن زبان آذری که شادروان احمد کسروی گردآوری کرده است، یکی دیگر از **همسانی‌های** واجی در گویش مهدینان با زبان‌های آذری، در تقابل با فارسی به چشم می‌خورد: در چند واژه در تقابل و همیستی، یا به اصطلاح ابدال *t* (ت) باستانی که بصورت *d* (دال) به فارسی می‌رسد، در آذری واج *r* باقی مانده است (کسروی، ۱۳۷۲/۱۹۹۳: ۹۱). در گویش مهدینان، در واژه‌های *xoršir* (خورشید) و *jamšir* (جمشید) و *brar* (برادر، براد؛ بھلوی: *brād*) این ابدال را می‌بینیم که همانندی دارد با زبان‌های آذری.

واژه دیگر در این ردیف، واژه *mād* بھلوی (مکنزی: مادر) است که در زبان گیلکی

بصورت *mār* (مار) تلفظ می‌شود: *mi māre beštīm!!* («به به از تهدیک مادر من»). نام مشهور ماری گونه‌ای ایرانی هم دارد که از این واژه ساخته شده است. در گویش بهدینان، در لهجه محلی و شهری، آن را به شکل *mer* می‌بینیم و معادل آن در بسیاری از لهجه‌های دیگر می‌شود: *māzer* یا *māʔer*، که همان مادر فارسی است. باید پنداشت که در صورت *mar/mer*، نخست *ā* در واژه *mād*، در گویش بهدینان به شکل **mad* (با *a* کوتاه) تلفظ می‌شده است، و سپس مصوت *a* به صورت *ə/ɛ* دگرگونی یافته است. همیستی و ابدال *d* به *r*، و یا به بیانی دیگر، تحول یافتن *t* باستانی در فارسی به *d* و در زبان‌های مادی به *r*، مثالش را در این مصراع از غزلی که نسل به زبان آذری می‌توان آورد (هانجا):

«بدر در یان دهم بور او سرم ما»

be dard-aryān daham, bur o sar-am mā

کسروی *yān* را همان «جان» می‌داند، و نیز همیستی و برابری *t* و *d* به *r* در اینجا پدیدار است. حرف اضافه *ō* را در زبان مهلوی (مکزی، ۱۳۹۰: «به، در») می‌شناسیم. فزون‌تر آن که از گویش بهدینان در خواندن این بیت می‌شود یاری گرفت و آن را چنین معنی کرد: «چون، به دردت جان دهم، بیا بر سرم ما!»

واژه ما در آخر همه دوازده بیت از این غزل که از کشفی عارف و شاعر است، تکرار می‌شود. در لهجه محلی یا گونه شهری زبان دری زرتشتی واژه *ma* به کار می‌رود. این واژه برای تأکید است، مانند:

هان! تو که می‌دانی ...	<i>ma ta xo zoni...</i>
من حالا به تو گفتم ...	<i>mε ma-m vat-i ...</i>
تو هم خودت ببین ...	<i>ta di ma vevin ...</i>
حالا مگر چطور شده است!	<i>nε ma čin e bda !</i>

این واژه را باید برابر با *mar* فارسی دانست که مثلاً در بیتی از شاهنامه (فردوسی، ۱۳۸۲: ۶۰۰) می‌آید:

تو مر دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان سپاس

واژه دیگری را که از این مصراع شعر کشفی با توسل جستن به گویش مهدینان می‌توان توضیح داد، کلمه *bur* است. در زبان دری زرتشتی، در همان لهجه شهری و محلی، *بیا* را *biyure* می‌گویند. شکل *biyure* به خوبی برابر می‌تواند باشد با *bur* و احتمالاً شاید: *bure*.

مثال دیگری از اشعار کشفی (کسروی، ۱۳۷۲/۱۹۹۳: ۹۳) که می‌شود در آن ارتباطی میان زبان آن با واژه‌هایی در گویش مهدینان دید، این است:

انوی ناله غم اندوته زانی که قدر زرّ خالص بوته زانی
بوران پروانیا با هم بسوزم حال سوته دلان دل سوته زانی

anuy-e nāla ɣam-anduta zānē *ke ɣadr-e zarr-e xāles buta zānē*
burān parvāniyā bā ham be-suzem *hāl-e suta-delān del-suta zānē*

اندوه ناله را غم اندوده (غم اندوخته) داند که قدر زرّ خالص را بوته داند
بیا ای پروانه «تا» با هم بسوزیم حال سوخته دلان را دلسوخته داند

در این مثال، افزون بر برابری *z* مادی با *d* فارسی، در **دانستن**، و نیز ابدال *nd* به *nn* یا *n* در **انوی** و **اندوه**، فعل امر **آمدن** را می‌بینیم که با *biyure* دری زرتشتی مشابحت دارد. در *suta-delān* هم همان قاعده حذف *h* میان‌آوایی (*intervocalic*) به چشم می‌خورد که در *suta* آذری، و *suta* (سوخته) دری زرتشتی دیده می‌شود؛ شاید که *ɣam-anduta* نیز «غم اندوخته» باشد با همین توصیف، و شاید هم «غم‌اندوده» باشد. در کنار اینها، از فعل **بسوزم** نیز می‌باید یاد کرد که امروزه با تلفظ *besuzem* در فارسی یزدی به کار می‌رود معادل با صیغه فعل **بسوزیم**. نیز چنین به نظر می‌رسد که حرف پایانی *ی* در **زانی**، نه *i*، بلکه می‌باید مصوقی در شباهت با *a* باشد در *zona* (می‌داند) در گویش مهدینان؛ احتمالاً نهادن علامت *ē* برای آن محتر است.

واژه دیگری را که با یاری معادل دری زرتشتی از این مجموعه می‌توان خواند، واژه **آگیری** است که ابن بزاز آن را نقل می‌کند (کسروی، ۱۳۷۲/۱۹۹۳: ۷۰): «هر که مالایون بدوست آگیری». معنای **مالایون** را کسروی چیزی نزدیک به کلمه **لیوه** می‌داند که در شوشتری و بختیاری به معنای «دیوانه» است و در آذربایجان به معنای «درمانده و ناشایست» (همان: ۷۱) هنوز به کار می‌رود. واژه **آگیری** را هرگاه *agirē* بخوانیم با معنای «بگیرد»، آنگاه معادل خواهد بود با

agāra (/agāra) در گویش مهدینان، با معنای «بگیرد». بر این مبنی، معنای این مصراع خواهد بود: «هر که 'مر' دیوانگان (درماندگان) را بدوست گیرد»، «... بعنوان دوست بگیرد»، «هر کس که ناشایستی را به دوستی برگزیند». این معنی با بقیه شرح داستان در کتاب هم‌هنگی دارد.

برای این قرائت می‌باید افزود که در برابر پیش فعل *be-* در فارسی، مثلاً در «بگیرد» و «ببیند» و «بگذارد»، و «بنشین»، در گویش مهدینان سه گونه پیش فعل به کار می‌رود: *a-*، *ve-*، *u-*؛ مانند: *agāra* (بگیرد)، *aština* («بردارد» که برابر است با «بستاند»)، *axopta* (بخوابد)؛ و نیز *vevina* (ببیند) و *ager vevini* (اگر بینی)؛ و سپس *unen* («بینه» از «نهادن» با معنای: «بگذار»)، *unig* (بنشین)، *č'in uniga?* (چطور/چطوری نشنید؟).

به محاذات برابری و همیستی *b* فارسی با *v* در گویش مهدینان، مثلاً در *vād* (*vād*، باد)، *vā* (*āv*، آب)، *zvun* (زبان)، همیستی و برابری آوایی و واجی ممتاز دیگری را نیز در گویش مهدینان در برابر فارسی می‌توان دید که هم در یادگارهای اندک از زبان آذری به چشم می‌خورد، و هم در زبان همسایه آن، یعنی زبان ارمنی: در برابر واج *m* در فارسی، در چند لغت واج *v* می‌آید: *zvin* (زمین)، *kvun* (کمان)، *kvin* (کین) و *gvun* (گمان). نیز باید افزود که در گونه‌های یزدی گویش مهدینان، پسوند سازنده مصدر همواره *-vun* است در مثلاً *vatvun* (گفتن)، *xenādvun* (خواندن) و *našt'vun* (نشستن)؛ در برابر آن در گونه کرماتی زبان شکل *-mun* (برابر با *-man* فارسی) می‌آید: *xenādmun*، *našt'mun*، *vātmun*. البته پسوند *-man* فارسی، که در «ساختان» هم می‌آید، امروزه کاربرد شایانی در واژه‌سازی و خلق کلماتی نوین یافته است: «گفتان» و «چیدمان».

همانند با همیستی یا ابدال دو حرف لبی *b* و *v* به *m*، نمونه دیگری را نیز از این رسته ابدال می‌بینیم: حرف *f* در واژه عربی وقف هم می‌شود: *vaxm*. در پرتو چنین آگاهی و اطلاعی است که آنگاه می‌توانیم «میشار محنت» (همان: ۹۳) را بخوانیم: «فشار محنت» در فارسی. واژه *میشار* (*mēšār*) که باید برابر با *فشار* (گویش مهدینان در شکل قدیمی: *xšār* یا *xošār*) باشد، در این بیت می‌آید:

ز چور تیغ اج میشار محنت پاره پاره دلی چون شانه دارم

با این فرض، مصراع اول باید برابر باشد با: «از چور تیغ و از فشار محنت»؛ با ذکر این

نکته که آن واژه را که در فارسی **جور** می‌گویند، در گویش مهدینان برابر است با *javr*؛ و شاید **چ و ج** در اینجا خلطی سهوی باشد، و شاید به اصطلاح «معنی‌دار» و حاکی از تلفظ شدن *javr* به شکل *čavr*.

به دنبال قاعدهٔ برابری و همیستی *b* با *v*، و *v* با *m*، و نیز *f*، و یا حتی هم‌پنداری و همیستی واج *b* با *m*، مثال دیگری داریم که تا زبان ارمنی نیز دامن می‌گشاند: کسروی می‌آورد که *b* آغازین فارسی در زبان آذری گاهی برابر با *m* می‌آید. این برابری به‌ویژه در **بنفشک** (بنفشه) دیده می‌شود که معادل ارمنی آن می‌شود **مانوشاک** (کسروی، ۱۳۷۲/۱۹۹۳: ۸۶). ناگزیر نام زیبای **مانوش** هم باید همان باشد. در اینجا است که نقش همسایگی زبان‌ها به‌ویژه رخ می‌نماید و بر اصل خویشاوندی تاریخی آنها سبقت می‌جوید. در اینجا است که پژوهیدن گروه زبان‌ها در مناطق جغرافیایی و به‌همراهی یکدیگر، اهمیت بارزش آشکار می‌گردد و روشن می‌شود که داد و ستد آوایی و واجی، و نیز البته «واژگانی» میان زبان‌ها بسا که فارغ باشد از نسبت تاریخی آنها. برابری نام ارمنی **مانوش** با **بنفشه** در زبان فارسی، ما را به منظری دیگر می‌برد. این چشم‌انداز زیبا در افقی نزدیک رخ می‌گشاید: تجلی اسم **سورن** برای نامیدن کودکان! این نامگذاری روندی و جریانی رو به رونق یافته است، و می‌توان پنداشت که به‌زودی رواجی فزون‌تر خواهد گرفت؛ همانند با گسترش یافتن نام **قَرخ آرش**. نام سورن در زبان ارمنی رواجی تام دارد: سورن و سوریک. **سورن** نام اشکانی است و **سورن پهلوی** را می‌دانیم که با کراسوس، سردار رومی جنگید، و شاید که تصویری از قهرمانی او است که در بزرگی‌های «رستم بهلوان» تجلی ملی و داستانی یافته است.

نتیجه

در چنین منظری از پراکندگی اطلاعات و آگاهی سرشار است که گذر زمان را می‌بینیم که بسیار آسان می‌تازد و گنجینهٔ عظیم زبانی ما را به کام نابودی فرو می‌ریزد. باید همت گماشت و شتابان گامی برداشت. در این راه است که جز دست بردن به اقدام سریع، به همراهی طلب کردن همکاری و معاضدت راهی نیست. می‌بینیم که در این چنین بررسی و تحقیقی، شمارگان انبوه زبان‌ها را اختلاط دو برداشت، یکی نظرگاه و روش تاریخی در تحقیق و شناخت زبان، و دیگری زبان‌شناسی مدرن و مطالعهٔ زبان‌شناختی زبان همراهی می‌کند. چنین کوشندگی و

مجاهدتی همفکری بسیار را، و نیز البته برنامه‌ریزی کارآمد و هوشیارانه‌ی درستی را می‌طلبد تا از پیرشیدگی و نابودی زبان‌های بسیاری که ارثیه‌ی گرانبه‌ای تاریخ اند، پیشگیری شود. این خیل زبان‌های پراکنده در گذر زمانه سخت آسیب می‌پذیرند و در معرض اضمحلال و نابودی تام افتاده‌اند. زبان‌های متعدد و منتشر در دیاری دوردست با سرعت رو به فراموشی می‌رود و به‌ویژه آنها هم که باقی می‌مانند، به سوی آن می‌دوند که خصائص کهنیک و باستانی خود را در بازند و از دست بدهند!

در این راستا هم به ابزارهای نوین و روش‌های جدید پژوهشی نیاز است و برخوردار شدن از چنین وسائل و دانشی امکان دارد؛ و هم آن که سخت ضرورت دارد که تلاش پژوهندگان را برای گردآوری، و سپس پدید آوردن نظم میان یافته‌ها درخواست کرد. در اینجا است که کوشیداری همگانی و بزرگ را باید برای همکاری و همراهی در کار گروهی به یآوری طلبید. در دنیای امروزی و در این عصر فرخنده، جنگ میان همسایگان به آشتی و صلح بدل گشته است و راستی آن است که تازش و کوبش اسب و گرز و پرتاب تیر از کمان، در شرایط این زمانه، جای خود را به همکاری برای پدید آوردن آگاهی و آشتی و آرامش بخشیده است. نیاز فوری به کوشش برای گردآوری زبان‌های ایرانی، و نیز همسایگان «نیرانی» آنها را در سرآغازی نخسته می‌توان دید و امید بر آن است که رخس رستم از این هفتخوان صعب و «کوه اسپروز» و «به جایی که پنهان شود آفتاب» شتابان بگذرد و دیوان مازنی نابودگر را که زبانه‌های پراکنده را به کام نابودی می‌کشند، مغلوب سازد و دانش نوین و ابزارهای تازه‌وش به یاری شتابد و زبان‌ها را از چنگال فراموشی برهاند.

در چنین گیروداری است که امید می‌رود که خرد راهنمایی کند تا دانش و علم و ابزارهای نوساخته و شیوه‌های برتر زمانه ما، به دانایی و مهربانی راه ببرد و پیوند خورد. پیچودن این راه فرخنده و سودآور در سرآغاز، نیازمند است به برنامه‌ریزی دقیق و درستی تا دانش را به دانایی پیوند زند. چون پژوهندگان از دیار دور و نزدیک گرد آیند و از رساله‌های دانشجویی درباره‌ی زبان‌های این خطه گرفته تا آثاری برتر، به‌درستی شناخته شود و در دسترس همگان قرار گیرد، نمی‌از این راه پیچوده شده است. استمداد از استادان و طلب یاری از پژوهندگان، و نیز فراخواندن دانشجویان را به همکاری در این راه گام نخستین است و نیز تلاش در راه شناساندن ابعاد معتبر و ارزشمند چنین جهد و جهادی نیازی است سرشار!

کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۹۰)، *راهنمای زبان‌های باستانی ایران* (ج ۱)، تهران: سمت.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، *پژوهشی در اساطیر ایران* (پاره نخست و دویم)، تهران: آگه.
- دبیر مقدم، محمد (۱۳۹۳)، *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی* (ج ۲)، تهران: سمت.
- سروشیان، ارباب جمشید (۱۳۳۵)، *فرهنگ بهدیان، به کوشش منوچهر ستوده*، با مقدمه ابراهیم پورداود، تهران: فرهنگ ایران زمین، ش ۳.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، *شاهنامه* (ج ۲)، تهران: هرمس.
- کسروی، احمد (۱۳۷۲/۱۹۹۳ م)، *آذری یا زبان باستانی آذربایگان* (همراه با مقاله تحقیقی از احسان یارشاطر؛ پیشگفتار از محمود گودرزی؛ مقاله نقدی از محمد قزوینی)، و تجدید چاپ در: Bethesda: Ibex Publishers.
- *متن‌های پهلوی* (بی‌تا)، گردآورده دستور جاماسپ آسانا (ج ۱ و ۲)، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مزدپور، کتابون (۱۳۷۴)، *واژه‌نامه گویش بهدیان شهر یزد*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ / وزوایی، فرزانه / حسنی، نسیم (۱۳۹۶)، *پهلوی آسان (آموزش زبان فارسی میانه ساسانی)*، تهران: اساطیر.
- مکزی، د. ن. (۱۳۹۶)، «یادداشت‌هایی بر آوانویسی پهلوی»، *پهلوی آسان* ← مزدپور و دیگران.
- یارشاطر، احسان ← کسروی (۱۳۷۲/۱۹۹۳ م).
- Kent, Roland G. (1961), *Old Persian Grammar*, New Haven.

A Few Points on Historical Similarities between *Behdinan* Dialect and *Aḡarbāygān*'s Old Language

Katayun Mazdapour
Institute for Humanities and Cultural Studies

Abstract

In this preliminary study, the relation between *Behdinan* dialect as an instance of Iranian languages- despite limited texts- and the old texts of some Iranian languages has been reviewed. The aim of this study is to shed light on the historical similarities between *Behdinan* dialect and these languages. According to this preliminary study, the similarity between *Behdinan* dialect and the old texts on *Median* language *Aḡarbāygān*'s Old Language is more evident than the similarity between *Behdinan* dialect and Dari Persian.

Keywords: *Behdinan Dialect, Median Language, Aḡarbāygān's Old Language, Dari Persian.*